

بررسی و نقد جدال محقق استرآبادی با اصولیون شیعه*

محمود صیدی**

چکیده

استرآبادی، مؤسس اخباریگری است که انتقادات او به اصولیون شیعه در دو محور اصلی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد: موثق بودن همه احادیث کتب شیعی و حجیت آنها و بطلان عمل به ظنون. محور اول با مضمون و مدلول بسیاری از روایات از جمله احادیث عرض سازگاری ندارد، زیرا در این قسم روایات، حکم احادیث متعارض، عرضه و تطبیق بر آیات قرآن ذکر شده است. محور دوم انتقادات استرآبادی نیز ناشی از خلط و اشتباه میان ظن خاص و مطلق است، زیرا از دیدگاه اصولیون، ظن خاص (ظنی که دلیل قطعی بر حجیت آن اقامه شده است) معتبر است نه ظن مطلق و از باب انسداد باب علم.

کلید واژه‌ها: استرآبادی، اصول، قرآن، روایات.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۴/۲۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۰۵/۲۲

** استادیار دانشگاه شاهد / m.saidiy@yahoo.com

مقدمه

اخباریین و اصولیون دو گروه شیعی هستند که در فهم احکام شرعی دو سبک و روش متفاوت دارند. اصولیون احکام شرعی اسلام را با استفاده از قرآن، سنت، عقل و اجماع استنباط می‌کنند. آنها با استفاده از قواعد اصولی، تبعیت از ظنون را حجت می‌شمارند و میان اخبار مختلف از جهت صحت و سقم تفاوت می‌گذارند. در مقابل اخباریین اجتهاد را باطل می‌دانند و فقط از اخبار (روایات و احادیث) در استنباط احکام شرعی تبعیت می‌کنند.

اخباریین همان‌طور که رجوع به قرآن را ممنوع اعلام کردند، رجوع به اجماع و عقل را نیز جایز نمی‌دانند، زیرا مدعی هستند که اجماع، ساخته و پرداخته اهل تسنن است. از دیدگاه آنها، عقل نیز به دلیل جواز خطا، قابل اعتماد نیست. در نتیجه تنها منبع استنباط احکام شرعی اخبار و احادیث است. از این جهت، این گروه اخباریین خوانده شدند. (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲۰: ۳۱)

ملا محمد امین شریف استرآبادی مؤسس مکتب اخباریگری است. وی در کتاب *فوائد المدنیة* سخت به مجتهدان و اصولیون شیعه می‌تازد و آنها را مورد سرزنش قرار می‌دهد. نگارنده در پژوهش حاضر به بررسی و نقد محورهای انتقادات او به اصولیون شیعه می‌پردازد. در نوشته حاضر سعی بر این است که با تکیه بر آیات و روایات، نادرستی دیدگاه‌های استرآبادی روشن گردد و ناسازگاری و عدم تطبیق دیدگاه‌ها و نظریات این محقق اخباری با آیات و روایات اثبات شود.

محورهای اصلی اشکالات استرآبادی به اصولیون

اعتراضات و اشکالات استرآبادی به اصولیون شیعه دو محور اساسی دارد: تقسیم احادیث که از سوی علامه حلی پایه‌گذاری شده و مورد پذیرش اکثر اصولیان قرار گرفته بود و ظن مجتهدان یعنی عمل به ظن در مواردی که ضروری دین نیست و دلیل صریحی ندارد. به نظر او ظن و گمان ایشان در این گونه موارد اعتباری ندارد و درخور اعتنا و تبعیت نیست. استرآبادی این گونه به تبیین این دو محور اساسی می‌پردازد:

فی ذکر ما أحدثه العلامة الحلی ومن وافقه خلافاً لمعظم الإمامیة أصحاب الأئمة و هو أمران: أحدهما تقسیم احادیث کتبنا المأخوذة عن الأصول اللتی ألفها أصحاب بامرهم لتکون مرجعاً للشیعة فی عقائدهم وأعمالهم... إلى

أقسام أربعة و علی زعمه معظم ذلك الأحاديث... غير صحيح و زعمه هذا نشأ من حدة ذهنه و استعجاله في التصانيف... و الثاني اختيار أنه ليس لله تعالى في المسائل التي من ضروريات المذهب دليل قطعي و أنه تعالى لم يكلف عباده فيها إلا بالعمل بظنون المجتهدين أخطأوا أو أصابوا. (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۳۰-۳۱)

از دیدگاه استرآبادی، علامه حلی و تابعان او خلاف نظر بزرگان امامیه و اصحاب اهل بیت علیهم السلام دو مطلب را در اصول و به تبع آن در فقه اضافه کرده‌اند: تقسیم احادیث به انواع چهارگانه (صحیح، حسن، موثق و ضعیف) و ضعیف دانستن اکثریت آنها با این که کتب حدیثی اولیه شیعه به امر ائمه معصومین علیهم السلام نگاشته شده است تا مرجع شیعه در امور مختلف اعتقادی و فقهی باشند. از این رو تقسیم آنها به انواع چهارگانه و ضعیف دانستن برخی از آنها معنی ندارد و با سیره اهل بیت علیهم السلام و شاگردان آنها ناسازگار است؛ دوم این که خداوند در مسائل غیر ضروری دین و شریعت، دلیل قطعی مقرر نداشته و بندگان خود را در آن مسائل به پیروی از ظن مجتهدان (خطا یا صواب) مکلف نموده است.

استرآبادی برای توضیح نظریه خویش و نشان دادن کاستی دیدگاه‌های اصولیون در این زمینه، به تبیین مقدماتی می‌پردازد. نتیجه این مقدمات از دیدگاه او اثبات نظریه خویش و نادرستی نظریات اصولیون است. نگارنده به ترتیب به بررسی و نقد مقدمات و نتایج او در این زمینه می‌پردازد.

اختصاص فهم قرآن به اهل بیت علیهم السلام

آیات قرآن همواره از مهم‌ترین منابع مورد استناد و استدلال در اصول فقه بوده است و اصولیون سعی می‌کردند قواعد خویش را از آیات قرآنی استنباط کنند. محقق استرآبادی در صدد نقد این شیوه بر آمده و طبق دیدگاه او فهم قرآن مختص اهل بیت علیهم السلام است و نه هیچ کس دیگر. از این رو سایر امت اسلامی حتی دانشمندان و فقها توانایی فهم آن را ندارند.

إن القرآن ورد علی وجه التعمية بالنسبة إلى أذهان الرعية و ورد بقدر عقول الائمة عليهم السلام بخلاف كلام الائمة عليهم السلام فإنه لا یحتمل این یكون منسوخا و أنه ورد بقدر ادراك الرعية و هم مخاطبون به. (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۱۷۹)

حاصل استدلال استرآبادی این است که بیشتر آیات قرآن نسبت به اذهان عمومی به صورت رمز و معما وارد شده و همچنین بسیاری از سنن نبوی رمزگونه است. ما برای آگاهی از احکام نظری و شرعی که از آنها بی‌اطلاعیم (اصلی باشد یا فرعی) راهی جز شنیدن و پیروی از احادیث امامان علیهم‌السلام نداریم. به بیان دیگر احادیث ائمه علیهم‌السلام به خلاف آیات قرآن برای همه مردم و نسبت به ادراک آنها صادر شده است. با توجه به این که فهم قرآن مختص اهل بیت علیهم‌السلام است، تلاش برای استنباط احکام شرعی و یا فهم قواعد اصول دین از آیات قرآنی بی‌معنی و بی‌فایده است. از این رو تنها راه شناخت و فهم آیات قرآنی مراجعه به احادیث می‌باشد.

نقد دیدگاه استرآبادی در مورد اختصاص فهم قرآن به اهل بیت علیهم‌السلام

نظریه استرآبادی در مورد فهم قرآن شامل دو بخش داست: ۱. امتناع ادراک آیات قرآنی توسط غیر اهل بیت علیهم‌السلام؛ ۲. اختصاص فهم آیات قرآن به اهل بیت علیهم‌السلام.
 این استنباط الأحکام النظرية من کتاب الله ومن السنة النبوية شغلهم سلام الله عليهم لاشغل الرعية. (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۳۵۴)

نگارنده در هر دو بخش به بررسی و نقد دیدگاه استرآبادی در این زمینه می‌پردازد تا در پی آن کاستی دیدگاه او و صحت نظریات اصولیون مشخص گردد. این نظریه با برخی از احادیث وارد شده از امامان معصوم علیهم‌السلام سازگاری ندارد و چنین اخباری با دیدگاه استرآبادی در تعارض است. برای نمونه:

إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَذَرُوهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ فَذَرُوهُ وَ مَا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲: ۲۳۵)

با توجه به مدلول این حدیث و نظایر آن (روایات عرض) در صورت اختلاف احادیث، بایستی آنها را به آیات قرآن عرضه نمود. مکلفین و افراد امت اسلامی بایستی قادر به فهم آیات قرآنی باشند تا این که بتوان روایات مختلف را به آنها عرضه نمود و قرآن را ملاک صحت روایات قرار داد. در نتیجه، حدیثی که موافق آیات قرآنی نبود، طرد و به روایت موافق قرآن تمسک جست.

نکته دیگر این که، این احادیث ملاک تشخیص درستی و صحت روایات متعارض را آیات قرآن معرفی می‌کند. از جهت دیگر، استرآبادی ملاک فهم و تفسیر آیات قرآنی را روایات و احادیث وارده از معصومین علیهم‌السلام می‌داند. با کنار هم قرار دادن این دو مقدمه از

مبانی استرآبادی دور معرفتی لازم می‌آید، زیرا استرآبادی فهم قرآن را مختص اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند. حال آنکه برخی روایات صادره از آنها، قرآن را ملاک درستی و صحت روایات قرار می‌دهد. به همین دلیل برخی از اصولیون بیان می‌دارند:

... لا يمكن العرض عليه [ای علی القرآن] إلا بعد فهم معناه المقصود و لا خلاف لأحد في أنه إذا فهم المعنى المقصود من الكتاب فهو الحجة قطعاً...

(بروجردی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۰۵)

کتاب خدا، حجت است و احادیث باید بر آن عرضه شوند و این کار در صورتی ممکن است که معنای آن مفهوم انسان باشد، ولی در صورتی که قرآن مفهوم مکلف نباشد، عرضه روایات بر قرآن بی معنی خواهد بود.

در همین معنی، روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام دلالت بر باطل بودن احادیث مخالف قرآن می‌کند: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۶۹) استدلال به این روایات در بطلان نظریه استرآبادی به این قرار است که عرضه روایت بر قرآن برای تشخیص عدم موافقت و مخالفت آن با قرآن منوط به فهم آن است. در غیر این صورت عرضه و تطبیق معنی نخواهد داشت. این ادعا نیز که فهم آیات قرآن مختص اهل بیت علیهم‌السلام باشد و اکثر آیات قرآن به صورت رمز و معما برای مردم نازل شده باشد، با نص آیتی از قرآن سازگاری ندارد و در مقابل، این گونه آیات بیانگر نزول قرآن به همه مکلفین هستند. برای نمونه می‌توان به این آیه اشاره نمود: «بَيِّنْ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.» (بقره: ۲۳۱)

همچنین در آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ.» (ابراهیم: ۴) به صراحت از ارسال رسول به زبان قوم و ملت او سخن رفته است. از این رو قرآن نیز بایستی قابل فهم و علم نسبت همه امت اسلام و مکلفین آن باشد. در غیر این صورت با نص آیه منافات خواهد داشت.

با توجه به این آیات اثبات گردید که مقدمه استرآبادی در مورد اختصاص فهم قرآن به اهل بیت با انتقادات جدی مواجه است و با مدلول آیات و روایات بسیاری تنافی دارد. در نقد دیدگاه او در مورد سنت نبوی نیز بایستی بیان نمود که قول، فعل و تقریر معصومین علیهم‌السلام را سنت می‌گویند. (مظفر، ۱۴۰۳، ج ۲: ۵۷) از این رو سنت نبوی نیز قول، فعل و تقریر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. با توجه به این که طبق برخی آیات (ابراهیم: ۴) پیامبر به زبان آن قوم صحبت می‌کند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ.» (فصلت: ۶)، قول، فعل و تقریر او به زبان امت خویش قابل فهم و عمل نسبت به آنهاست. در غیر این صورت

پیامبر به زبان آن قوم نازل نشده و بشری مثل آنها نخواهد بود. حال آنکه این آیات این موارد را اثبات می‌کنند. در نتیجه فهم سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اختصاصی به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ندارد و نظریه استرآبادی با مدلول آیاتی از قرآن تنافی دارد.

اختصاص استنباط احکام شرعی به احادیث

مقدمه دوم استرآبادی این است که با توجه به اختصاص فهم کتاب و سنت به ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ منابع استنباط احکام شرعی، خلاف نظر اصولیون چهار چیز (کتاب، سنت، اجماع و عقل) نیست، بلکه منبع استنباط احکام شرعی تنها احادیث منقول از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است. در نتیجه دیدگاه اصولیون که در استنباط احکام از چهار مدرک استفاده می‌کنند، صحیح نیست.

فیلزم من ذلك انحصار الدليل على الحكم الشرعي في اثنين و من المعلوم ان حال الكتاب و الحديث النبوي لا يعلم إلا من جهتهم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فتعين الانحصار في أحاديثهم. (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۵۹)

یعنی از اینجا دلیل بر حکم شرعی منحصر در کتاب و سنت است. از طرفی معلوم شده که مدلول کتاب و سنت جز از طریق امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دانسته نمی‌شود. بنابراین مدرک و مرجع احکام استنباط شرعی فقط احادیث وارده از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است. پیشتر بیان شد که از دیدگاه استرآبادی فهم و استنباط از قرآن اختصاص به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دارد. در نتیجه قرآن خود منبعی مستقل در استنباط احکام شرعی نیست.

نقد دیدگاه استرآبادی در مورد اختصاص استنباط احکام شرعی به احادیث

پیشتر بیان شد که فهم قرآن مختص اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیست، زیرا چنین چیزی با حکمت نزول قرآن از جانب خداوند منافات دارد. با توجه به این نکته، قرآن نیز جزء منابع استنباط احکام شرعی بلکه مهم‌ترین آنها قرار می‌گیرد. با وجود این، اختصاص استنباط احکام شرعی به احادیث معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با آیاتی از قرآن و برخی از روایات سازگار نیست و تنافی دارد که به برخی موارد اشاره می‌شود:

۱. قرآن کریم می‌فرماید: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نسا: ۶۹) مخاطب این آیه مؤمنین هستند و مقصود از امری که در آن تنازع شده حکم خداوند (احکام شرعی) است. این آیه

رجوع به حکم طاغوت را مورد مذمت قرار می‌دهد و رجوع به حکم کتاب و سنت را واجب می‌شمارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۳۸۹)

از امیرمؤمنان علیه السلام در عهدنامه ایشان به مالک اشتر نخعی در تفسیر این آیه آمده است: «فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمَفْرَقَةِ» (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۴۳۴) مقصود از باز گرداندن به خدا، گرفتن محکومات کتاب اوست و مراد از باز گرداندن به رسول، گرفتن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است که گرد می‌آورد و پراکنده نمی‌سازد.

۲. در عیون اخبار الرضا علیه السلام از احمد بن حسن میثمی نقل شده که در حضور جمعی درباره اختلاف حدیث از امام رضا علیه السلام سؤال کرد. امام فرمود:

فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبَرَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُودًا حَلَالًا أَوْ حَرَامًا فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى سُنَنِ النَّبِيِّ...؛ چون دو خبر مختلف بر شما وارد شد، آن دو را بر کتاب خدا عرضه کنید و حدیثی را که با حلال و حرام کتاب خدا سازگار بود، پیروی نمایید و اگر در کتاب خدا چیزی در آن مورد یافت نشد، آن حدیث را به سنن پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه دارید. (ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۱)

این حدیث به صراحت از مرجع بودن قرآن و ملاک بودن آن نسبت به احادیث صحبت می‌کند. از این رو مسلمانان وظیفه دارند به دو مرجع اصلی تکیه کنند و قبلاً بیان شد که یکی از روش‌های تشخیص صحت و سقم احادیث ائمه علیهم السلام عرضه کردن آنها بر کتاب خداست، چنان که در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام آمده است:

إِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِدًا أَوْ شَاهِدِينَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ إِلَّا فَفَقُّوا عِنْدَهُ ثُمَّ رُدُّوهُ إِلَيْنَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكُمْ؛ هنگامی که حدیثی از قول ما (امامان) به شما رسید پس یک یا دو شاهد از کتاب خدا بر آن یافتید، آن را بگیرید و گرنه در برابر آن توقف کنید، سپس آن را به خود ما بازگردانید (از ما بپرسید) تا برایتان آشکار شود. (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷: ۱۱۲)

همچنین از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرموده‌اند: «مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ، فَهُوَ زُخْرَفٌ؛ هر حدیثی که با قرآن موافق نبود، بیهوده است.» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۱۷۳) با توجه به نکات گفته شده، سؤال این است که چگونه استرآبادی، کتاب خدا و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله را از مرجعیت و ملاک بودن برای استنباط احکام شرعی حذف می‌نماید

و تنها به حدیث امامان علیهم السلام بسنده می‌کند؟ در حالی که طبق خود احادیث، مرجع تشخیص و ملاک صحت روایات هنگام اختلاف آنها، کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

در مورد نظر استرآبادی در مورد اجماع و عقل نیز بایستی بیان نمود که هر چند اجماع در ردیف دلایل چهار گانه شمرده می‌شود، ولی از دیدگاه اصولیون شیعه دلیل مستقلی نیست، بلکه قول معصوم علیه السلام حجت است و حجیت اجماع به لحاظ کشف قطعی آن از قول معصوم علیه السلام است. در مقابل، اهل سنت از اجماع به عنوان دلیلی مستقل یاد کرده و آن را حجت دانسته‌اند؛ هر چند مخالف قول معصوم علیه السلام باشد. چنین اجماعی نزد شیعه، مردود و باطل است.

حجیت عقل نیز از دیدگاه اصولیون امامیه، در مستقلات عقلیه جریان دارد نه در همه موارد. مستقلات عقلیه احکام عقلی است که عقل به طور مستقل و بدون دخالت شرع به آنها حکم می‌کند مانند حسن بودن عدالت و قبح ظلم. در این گونه موارد برای استنباط و رسیدن به حکم شرعی، یک قیاس و استدلال منطقی تشکیل می‌گردد که حکم عقلی صغری قیاس قرار داده می‌شود و با اضافه نمودن کبرای کلی [کل ما حکم به العقل حکم به الشرع] حکم شرعی نتیجه گیری می‌شود. در تمام این مراحل برای استنباط حکم شرعی، صغری و کبری قیاس منطقی از احکام عقل هستند. از این رو چنین قیاس و استنباطی، مستقلات عقلیه نامیده می‌شود. اگر قرار باشد که عقل در هیچ مورد اعتبار نداشته باشد، لزوم وحی و تشخیص صحت معجزات که از طرق مقدمات عقلی اثبات می‌شوند، ثابت نخواهند شد.

البته بحث از حجیت اجماع و عقل از دیدگاه اصولیون، طرح نظریات مختلف آنها در این مورد و داوری میان آنها به بحث تفصیلی نیاز دارد که خارج از مسئله و محور پژوهش حاضر است. از این رو صرفاً به اشاره‌ای در این مورد اکتفا شد تا این که نادرستی نظریه استرآبادی معلوم گردد.

۳. معتبر بودن احادیث کتب روایی

مقدمه سوم استرآبادی ناظر به این ادعا است که اصحاب ائمه علیهم السلام به دستور ایشان کتب اصلی حدیث را فراهم آورده‌اند و این رساله‌ها (الأصول الأربعة) در کتاب‌های شیخ کلینی، صدوق، طوسی و... منعکس شده است و لذا احادیث مشایخ مذکور همگی مهذب، معتبر و صحیح‌اند. چنان که در این باره می‌نویسد:

و قد كان جمع قدماء محدثينا ما وصل إليهم من أحاديث أئمتنا سلام الله عليهم في أربعمائة كتاب تسمى الأصول ثم تصدى جماعة من المتأخرين شكر الله سعيهم بجمع تلك الكتب تسهيلاً على طالبي تلك الأخبار فألفوا كتباً مضبوطة مهذبة مشتملة على الأسانيد المتصلة بأصحاب العصمة كالكافي و من لا يحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار و مدينة العلم و الخصال و الأمالي و عيون الأخبار و غيرها... (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۱۲۹-۱۳۰)

نتیجه‌ای که استرآبادی از این مقدمات می‌گیرد این است که علامه حلی و تابعان او بدون هیچ دلیلی احادیث این کتاب‌ها را دسته‌بندی کرده‌اند و آنها را ارزش‌گذاری نموده‌اند. با توجه به این مبنا همه احادیث کتب روایی مؤثق و مورد اعتماد هستند و بایستی در استنباط احکام به آنها رجوع نمود. به بیان دیگر با توجه به مبانی استرآبادی آنها پایه و اساس احکام شرعی و استنباط هستند.

نقد دیدگاه استرآبادی در مورد اعتبار احادیث کتب روایی

چنان که بیان شد در دیدگاه استرآبادی همه احادیث کتب روایی صحیح هستند و خدشه‌ای بر آنها وارد نیست. نگارنده از چندین جهت به بررسی و نقد دیدگاه او در این زمینه می‌پردازد.

اگر احادیث کتب مزبور همگی صحیح، موثق و کاملاً معتبر بودند، چرا قدمای امامیه مانند کشی و ابن الغضائری و نجاشی و ... علم رجال شیعی را تأسیس کردند و درباره روایان همین کتب از قول ائمه علیهم‌السلام و بزرگان امامیه به جرح و تعدیل و ارزش‌گذاری آنها پرداختند؟ چرا حتی استاد استرآبادی (میرزا محمد) کتاب «منهج المقال» در علم رجال را تألیف کرد و برخی از روایان کتب مشهور حدیث را توثیق و بعضی دیگر را تضعیف نمود؟ این علما چه نیازی به این کار داشتند؟ چنین اقدامی از سوی بزرگان علما و فقها شیعه با دیدگاه استرآبادی در مورد توثیق همه احادیث سازگاری ندارد، بلکه این مطلب نشان دهنده احتمال عدم وجود موثق در میان احادیث شیعی و کتب روایی است که متقدمین شیعه به آن اذعان داشتند.

به بیان دیگر، آیا تک تک این احادیث توثیق اهل بیت علیهم‌السلام را همراه دارد؟ دلیلی بر مطالعه و تصدیق همه چهار صد اصل توسط امامان معصوم علیهم‌السلام نیست. شکی نیست که در زمان حضور ائمه علیهم‌السلام دروغ‌های بسیاری بر آنان می‌بستند چنان که ذکر این

فاجعه در کتب قدمای شیعه آمده است. به عنوان نمونه ابوعمرو کشی (معاصر کلینی) در کتاب رجالی خویش بیان می کند که

فیض بن مختار در مجلسی به امام صادق علیه السلام عرض کرد که: «مَا هَذَا الْاِخْتِلَافُ الَّذِي بَيْنَ شِيعَتِكُمْ؟!؛ این اختلاف که میان پیروان شما وجود دارد، چیست؟!» امام علیه السلام فرمود: «وَأَيُّ الْاِخْتِلَافِ يَا فَيْضُ؟؛ کدام اختلاف ای فیض؟» فیض پاسخ داد: «إِنِّي لَأَجْلِسُ فِي حَلَقَتِهِمْ بِالْكُوفَةِ فَأَكَادُ أَشُكُ فِي اِخْتِلَافِهِمْ فِي حَدِيثِهِمْ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى الْمَفْضَلِ بْنِ عُمَرَ فَيُوقِفُنِي مِنْ ذَلِكَ عَلَى مَا تَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ نَفْسِي وَ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهِ قَلْبِي؛ من در حلقه های مذاکره شیعیان شما در کوفه می نشینم و از اختلاف آنها در حدیث شان (که از شما نقل می کنند) به شک و تردید نزدیک می شوم تا این که به مفضل بن عمر رجوع می کنم و قلب من آرام می گیرد.» امام صادق علیه السلام فرمود: «أَجَلٌ هُوَ كَمَا ذَكَرْتَ يَا فَيْضُ! إِنَّ النَّاسَ أَوْلَعُوا بِالْكَذِبِ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ لَأَ يَرِيدُ مِنْهُمْ غُرَّةً وَ إِنِّي أُحَدِّثُ أَحَدَهُمْ بِالْحَدِيثِ فَلَا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِي حَتَّى يَتَأَوَّلَهُ عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ لَأَ يَطْلُبُونَ بِحَدِيثِنَا وَ بَحِينًا مَا عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا، وَ كُلُّ يَحِبُّ أَنْ يَدْعَى رَأْسًا...؛ آری ای فیض، ماجرا چنان است که تو گفتی! مردم علاقه شدیدی به دروغ بستن به ما دارند، گویی خدا این کار را بر آنها واجب ساخته و چیز دیگری جز این از آنان نخواسته است. من برای یکی از ایشان حدیثی می گویم و او از نزد من بیرون نمی رود تا آنکه حدیث مذکور را به غیر معنای حقیقی آن، تأویل کند! زیرا که آنها از حدیث ما و از محبت ما، خشنودی خدا را نمی جویند بلکه از این راه دنیا را می طلبند و هر کدام دوست دارد که رئیس خوانده شود» (کشی، ۱۴۰۹: ۱۳۵-۱۳۶).

هنگامی که در روزگار امام صادق علیه السلام این چنین بر ایشان دروغ می بستند، ما از کجا اطمینان پیدا کنیم تمام احادیثی که در جزوه های چهارصدگانه نقل شده است، دقیقاً با قول امام علیه السلام موافقت داشته و به هیچ وجه کم و زیاد در آنها راه نیافته است؟ نه ما چنین اطمینانی داریم و نه از قدما مدرک و سندی در دسترس است که آنها به چنین باوری رسیده باشند، بلکه اصول (چهارصدگانه) نزد قدمای شیعه، قطعی نبودند.

پیشتر بیان شد که از دیدگاه استرآبادی همه روایات «اصول اربعمائه» صحیح، قطعی و موثق هستند که مشایخ حدیث آنها را در اصول اربعه (کافی و فقیه و تهذیب و استبصار) گرد آورده اند، ولی در اصول اربعه روایات ضعیف و مرسل و حتی موضوع (جعلی) وجود دارد. برای نمونه کلینی در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده

است که: «شهر رمضان ثلاثون يوماً لا ينقص أبداً.» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۷: ۴۱۴). این روایت بی‌شک صحیح نیست و خلاف مدلول آنها بارها اثبات شده است. به همین جهت علما و فقها شیعه از روایات مزبور عدول کرده‌اند و طبق آن فتوا نداده‌اند. با توجه به نکات گفته شده، اعتراض استرآبادی به علامه حلی در مسأله «تنويع حدیث» وارد نیست. احادیث کتب روایی شیعه در یک مرتبه نیستند و وثاقت آنها متفاوت است. از سوی دیگر، امامان علیهم‌السلام هنگام تعارض احادیث دستور داده‌اند تا حدیث مطمئن‌تر و قابل اعتمادتر، انتخاب شود. برای تشخیص این نکته، ناچار باید احوال راوی حدیث از جهت عدالت، راستگویی، پرهیزگاری و صفات دیگر مورد بررسی قرار گیرد. چنانکه در حدیث «زرارة بن أعین» آمده که امام صادق علیه‌السلام در پاسخ وی نسبت به دو حدیث متعارض، فرمود: «خُذْ بما يقول أعدلُهما عندك و أوثقُهما فی نفسک؛ حدیثی را بگیر (به آن عمل کن) که راوی آن نزد تو عادل‌تر و مطمئن‌تر است.» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲۹۱: ۱)

بنابراین می‌توان روایات را به اعتبار راویان آنها، دسته‌بندی کرد، همان‌گونه که می‌توان به اعتبار متن روایت، به تنويع آنها پرداخت. مدلول این گونه روایات نیز هنگام تعارض آنها همین است. به بیان دیگر، در صورتی که همه احادیث وثاقت داشته و قابل اعتماد بودند، سؤال از ائمه علیهم‌السلام در مورد تعارض احادیث و نحوه عمل به آنها معنی نداشت، زیرا در صورت تعارض هر دو یا یکی از احادیث صحیح به نظر نمی‌رسد و ائمه علیهم‌السلام که معصوم از خطا و اشتباه هستند در مورد یک مسئله دو حدیث متفاوت و متعارض بیان نمی‌کنند.

دیدگاه استرآبادی در مورد حجیت ظن از دیدگاه مجتهدان اصولی

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، اعتراضات و اشکالات استرآبادی به اصولیون شیعه دو محور اساسی دارد: تقسیم احادیث که از سوی علامه حلی پایه‌گذاری شده و مورد پذیرش اکثر اصولیان قرار گرفته بود؛ و ظن مجتهدان یعنی عمل به ظن در مواردی که ضروری دین نیست و دلیل صریحی ندارد. محور نخست در قسمت قبل مورد بررسی و نقد قرار گرفت. اکنون به بررسی و نقد محور دوم انتقادات استرآبادی به اصولیون شیعه پرداخته می‌شود.

اصولیون مباحث گسترده‌ای پیرامون حجیت ظنون خاصه برای استنباط احکام شرعی مطرح می‌نمایند و ظنون مختلفی را از اصالت حرمت عمل به ظن خارج می‌کنند. در مقابل استرآبادی به جز خبر واحد به مقتضای عمومات ناهیه از عمل به

ظن، اعتبار هیچ یک از ظنون خاصه را نمی‌پذیرد، حتی در مورد خبر واحد نیز فقط ظن ناشی از تردید در جهت صدور (که منشأ آن امکان تقیه است) را معتبر می‌داند. (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۱۴۵)

لازم به تذکر است که ظن خاص ظنی است که دلیل قطعی بر حجیت آن اقامه می‌شود و در مقابل ظن مطلق قرار دارد، مانند حجیت ظواهر الفاظ. اکثر اصولیون قائل به حجیت ظن خاص هستند نه ظن مطلق. (حیدری، ۱۴۱۲: ۱۸۷)

المراد من الظن الخاصّ الذی ینافی الانسداد هو الظنّ المعلوم اعتباره مع قطع النظر عن الانسداد. (فیروز آبادی، ۱۴۰۰، ج ۳: ۳۴۷)

دلایل استرآبادی در ابطال حجیت ظنون

استرآبادی دلایل سه‌گانه ای را در اثبات عدم حجیت ظنون اقامه می‌کند و طی آن نادرستی دیدگاه اصولیون در تمسک آنها به حجیت ظنون جهت استنباط حکم شرعی را نتیجه می‌گیرد. تقریر دلایل او از این قرار است:

۱. اگر همه عموماً نهی از عمل به ظنون قابل تخصیص باشد، تنها دلیل قطعی اصولیون در حجیت ظنون اجماع است، در حالی که حجیت اجماع از مخترعات عامه و اهل سنت می‌باشد (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۱۸۱) لذا در شیعه اعتباری ندارد. در ادامه استرآبادی به روایاتی استناد می‌کند که به وسیله آنها در صدد ابطال حجیت هر یک از منابع استنباط احکام شرعی (از جمله اجماع) به جز احادیث وارده از اهل بیت علیهم‌السلام بر می‌آید.

۲. جریان دلیل امامیه بر عصمت ائمه علیهم‌السلام در مقام دلیل احتیاج مردم به امام جواز خطا بر آنهاست، زیرا ممکن است مردم در بسیاری از امور دنیوی و اخروی به خطا روند. از این رو بر خداوند نصب امام بر آنها واجب است. اگر وقوع خطا بر امام نیز جایز باشد، او نیز به امام دیگری محتاج خواهد بود و به دور یا تسلسل خواهد انجامید. هم چنین در صورت معصوم نبودن امام مستلزم امر خداوند به تبعیت از خطا است، زیرا پیروی از امام به دلیل آیه شریفه^۱ واجب است. تبعیت از خطا از نظر عقلی امری قبیح است. استرآبادی از این مقدمه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: تبعیت از ظنون نیز مستلزم تبعیت از خطا در برخی موارد است، زیرا ظن، حکم یقین آور شرعی نیست. در نتیجه امر به تبعیت از ظنون نیز قبیح است. در نتیجه به دلیل قبح تبعیت از خطا، ظنون حجت نیستند. (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۱۸۶)

۱. یا ایها الذین آمنوا أطیعوا اللهَ وأطیعوا الرسولَ وأولی الامر منکم. (نسا: ۵۹)

۳. تبعیت از ظنون مستلزم وقوع تعارضات و اضطرابات در فتاوا و رجوع از فتوای قبلی پس از اجتهاد عمیق تر می‌باشد (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۱۸۷) زیرا ظن، حکمی یقین آور نیست و مجتهد همیشه احتمال صحت نقیض دیدگاه خویش را نیز می‌دهد. در نتیجه بر یک حکم شرعی نمی‌تواند قطع پیدا کند و همیشه مردد خواهد بود.

نقد دلایل استرآبادی بر نفی حجیت ظنون

استرآبادی دلایل سه گانه‌ای در اثبات عدم حجیت اجماع اقامه نمود و طی آن بطران دیدگاه اصولیون را در این زمینه نتیجه گرفت. نگارنده به ترتیب به بررسی و نقد استدلال‌های او می‌پردازد و طی آن عدم ورود این اشکالات و صحت دیدگاه اصولیون را نتیجه می‌گیرد.

۱. صرف نظر از ادعای عدم حجیت اجماع در صورت کاشف نبودن از رأی و نظر معصوم، عدم تمسک اصولیون به غیر اجماع در اثبات حجیت ظنون ادعایی بی مورد است، زیرا به عنوان مثال، آنها در مقام اثبات حجیت خبر واحد به استدلال‌های چهارگانه (قرآن، سنت، عقل و اجماع) تمسک می‌کنند؛ حتی بنای عقلا را شاهدهی بر صحت مدعای خود قرار می‌دهند.

إِنَّ أَدْلَةَ اعْتِبَارِ خَيْرِ الْوَاحِدِ مِنْ بَابِ الظَّنِّ الْخَاصِّ إِمَّا الْآيَاتِ أَوْ الْأَخْبَارِ أَوْ
الإجماع علی سبیل منع الخلو. (تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۹۹)

اگر عموماً نهی از عمل به ظنون شامل ظنون معتبره‌ای چون خبر واحد و ظاهر قرآن شود، اصلاً سیره عقلائی بر عمل به این ظنون منعقد نمی‌گشت. بنابراین سیره عقلا نشان دهنده حجیت ظنون و عمل طبق آنهاست. در نتیجه خروج ظنونی که بر اساس سیره عقلا حجیت یافته‌اند، از عموماً حرمت عمل به ظن تخصصی است نه تخصصی. حاصل این که دلیل اول استرآبادی در اثبات عدم حجیت ظنون از اساس باطل است و صحیح نیست.

۲. بیان شد که مقصود اصولیون از حجیت ظن، ظنون خاصه است و اکثریت آنها قائل به حجیت ظن مطلق و لذا انسداد باب علم نیستند. با توجه به این که ظن خاص ظنی است که دلیل قطعی بر اثبات حجیت آن وجود دارد، حجیت آن مستلزم امر به فعل قبیح نیست.

إِذْ لَا يَصِيرُ الظَّنُّ مَتَيْقِنَ الْعَتَبَارِ إِلَّا بَعْدَ قِيَامِ الدَّلِيلِ الْقَطْعِيِّ عَلَى اعْتِبَارِهِ
فیدخل فی الظَّنِّ الْخَاصِّ وَ لَا تَعَلَّقْ لَهُ بِالظَّنِّ الْمَطْلُوقِ وَ دَلِيلِ الْإِنْسَادِ وَ قَضِيَّةِ

الإطلاق و الإهمال... (آشتیانی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۲۳۵)

همان گونه که دلایل قطعی بر اثبات عصمت امام اقامه می‌شود، امارات معتبره‌ای نیز در اثبات حجیت ظنون خاص مطرح می‌گردد.

۳. بسیاری از این گونه تعارضات به علت دقت و موشکافی در اخبار با توجه به مبانی مختلف از جمله مباحث ظهورات الفاظ مانند ظهور مفاهیم، جملات شرطیه و... است. از این رو اخباری‌گری و عدم حجیت ظنون نیز مستلزم همین امر خواهد بود، زیرا بحث در مورد خود روایات و نحوه استنباط از آنها با توجه مبانی مختلف است. از جهت دیگر همان گونه که در قسمت قبل بیان شد در میان خود روایات نیز تعارضاتی وجود دارد که رفع آنها سبب اختلاف استنباط از احادیث و ترجیح یکی بر دیگری می‌گردد. به بیان دیگر حجیت ظنون خاص مانند دلایل علمی و یقینی دیگر بوده و از این جهت تفاوتی میان آنها نیست. «...أنَّ الحکم الواقعی یحرز تارة بالعلم، و أخرى بالظن الخاصّ الذی هو بمنزلة العلم...» (مروج، ۱۴۱۵، ج ۴: ۵۴۶). در نتیجه اثبات حجیت ظنون خاص منجر به محذوراتی که استرآبادی بر می‌شمارد، نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

اعتراضات و اشکالات استرآبادی به اصولیون شیعه دو محور اساسی دارد:

۱. تقسیم احادیث که از سوی علامه حلی رحمته‌الله پایه‌گذاری شده و مورد پذیرش اکثر اصولیان قرار گرفته بود، زیرا از دیدگاه استرآبادی همه احادیث کتب روایی موثق و صحیح هستند. این نظریه با برخی از احادیث وارد شده از امامان معصوم علیهم‌السلام سازگاری ندارد و چنین اخباری با دیدگاه استرآبادی در تعارض است. مکلفین بایستی قادر به فهم آیات قرآنی باشند تا این که بتوان روایات مختلف را به آنها عرضه نمود و قرآن را ملاک صحت روایات قرار داد. این احادیث ملاک تشخیص درستی و صحت روایات متعارض را آیات قرآن قرار می‌دهد. از جهت دیگر، استرآبادی ملاک فهم و تفسیر آیات قرآنی را روایات و احادیث وارده از معصومین علیهم‌السلام می‌داند. از این جهت با توجه به مبانی استرآبادی دور لازم می‌آید. اگر احادیث کتب مزبور همگی صحیح، موثق و کاملاً معتبر بودند، چرا قدمای امامیه علم رجال شیعی را تأسیس کردند و درباره راویان همین کتب از قول ائمه علیهم‌السلام و بزرگان امامیه به جرح و تعدیل و ارزش‌گذاری آنها پرداختند؟ احادیث کتب روایی شیعه در یک مرتبه نیستند و وثاقت آنها متفاوت است. از سوی دیگر، امامان علیهم‌السلام هنگام تعارض احادیث دستور داده‌اند تا حدیث مطمئن‌تر و قابل اعتمادتر انتخاب شود.

۲. حجیت ظن از دیدگاه مجتهدان و اصولیون؛ استرآبادی دلایل سه‌گانه‌ای در اثبات بطلان حجیت ظنون اقامه می‌نماید. ولی هر سه آنها ناشی از خلط و مغالطه میان ظن خاص و مطلق است. به بیان دیگر او حکم ظن مطلق را به ظن خاص سرایت می‌دهد و گرفتار مغالطه می‌گردد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸ق) *عیون أخبار الرضا علیّه*، مصحح: لاجوردی، نشر جهان، تهران.
- آشتیانی، محمد حسن (۱۴۰۳) *بحر الفوائد*، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، قم.
- بروجردی، سید حسین (۱۴۱۶) *تفسیر الصراط المستقیم*، مؤسسه انصاریان، قم.
- حیدری، سید علی نقی (۱۴۱۲) *اصول الاستنباط*، شورای مدیریت حوزه علمیه قم.
- شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴) *نهج البلاغه (صبحی صالح)*، هجرت، قم.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷) *المیزان فی تفسیر القرآن*، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹) *تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
- فیروزآبادی، سید مرتضی (۱۴۰۰) *عناية الأصول*، انتشارات فیروزآبادی، قم.
- فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۶) *الوافی*، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیّه، اصفهان.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷) *الکافی*، دار الکتب الإسلامیه، قم.
- _____ (۱۴۲۹) *الکافی*، دار الحدیث، قم.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳) *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام*، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
- مروج، سید محمد جعفر (۱۴۱۵) *منتهی الدراییه*، انتشارات دار الکتب جزایری، قم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)؛ *مجموعه آثار*، صدرا، قم.
- مظفر، محمد رضا (۱۴۰۳) *اصول الفقه*، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
- موسوی تبریزی، موسی (۱۳۶۹) *أوثق الوسائل*، انتشارات کتبی نجفی، قم.